طفولیت که دو من وزن جثه اوست زید است و در حالت شباب که سی من جثه اوست مثلا
زید است و در حال پیری که ده من جثه اوست مثلا زید است و در حال چاقی زید است و در حال
لاغری زید است و در حال کچلی زید است و در حال مرض که اخلاط فاسده بسیار در او جمع شد
زید است و بعد از اخراج فضول باز زید است پس معلوم شد که جسد اصلی زید که بان زید زید است
و از غیر منفک است در جمیع احوال بحال خود است و هیچ زیاده و کم نمیشود و اما این اعراض
و اوساخ که در بدن دنیا با او ملحق شده است میاید و میرود و بالج و جسد جسد اصلی زید نقصانی
حاصل نمیشود آیا نمی بینی زید بعینه پیش از آنکه بحمام برود زید است و بعد از آنکه بحمام رفت و چرک
دور بسیار از خود دور کرد باز همان زید است و اگر این چرکها جزو بدن زید میبود هر آینه بزوال آنها باید که
زید ناقص شود و حال آنکه بالبداهه ناقص نمیشود و جسد زید از همین عناصر مخلوق است
ولکن از اصل این عناصر نه از اعراض آنها و چنانکه زید را دو جسد است این عناصر را هم
دو مرتبه است یکی مرتبه اصلی ذاتی که در این مقام آتش آتش محض است و هوا هوای
محض است و آب آب محض و خاک خاک محض و یکی مرتبه عرضی که آنها از هم مختلط شده و
ممازج شده است و مرتبه اصلی این عناصر بسیار لطیف است و بچشم نمی آید چنانچه منقول است
از حکمای سلف که زجاج را حفر کردند بجائی رسیدند که بلمس جسمی تعقل میباشد و
بچشم نمی دیدند پس انچه دیده میشود از این اعراض است که بان ملحق شده است و در روز
قیامت که هر چیزی بجوهر خود بر میگردد این عناصر صاف و پاک میشود مانند که خلق
شده است حال چون خداوند عالم جل شانه قبضه از این خاک و باقی عناصر از برای خلقت
بدن انسان میگیرد در این قبضه اجزا هست اصلیه که از ان جسد اصلی انسان درست
میشود و اجزائی هست عرضیه که بدن انسان آلوده بانها میشود و مانند آنکه قبضه از
خاک دکان زرگری بگیرد که در ان مثلا یک مثقال طلا باشد و از این کوه بسیاری هم در
کوه اجزاء طلائی باشد که عنصر را اجزاء اصلیه است و اجزاء عرضیه مانند که مختلط
خاک است پس این کوه را یکتر ان قیمه کنند و چون ان کوه را در ... حل کنی و خاک را از
یکجوی همان یک مثقال طلا میماند و باز یکتر ان قیمتی او است مانند که زید در حال ...
اخراجات و چون اعراض از او زایل شود باز همان زید است که بود پس بدن زید از
اصول این عناصر باشد لطیف و صافی بطوری که اگر اعراض از انکیسه شد مانند آن
خاکی که عرض شد که حکما یافته بودند نمی آید و بدن عرضی او از اعراض این عناصر باشد
و آن چرکی است عارضی که هیچ دخل باصل بدن ندارد و در آن بخرج عرضی شد ابدا ... و غیر
ابنیا

۲۰۰

انبیا و غیر کنند این بدن عارضی از هم بکشد در قبر خواهد پوسید و متفرق خواهد شد
و این بدن اصلی جدا خواهد شد چنانکه در حدیث خواهد آمد و اما بدن اصلی بر حال
خود خواهد ماند و عناصر عرضی این عالم از او نخواهد خورد و اگر در بعضی قبور قدیمه
مشاهده شود که بعضی جسدها بر حال خود مانده است از خوشکی زمین است یا از
خنکی و هوا این است یا آنکه خداوند عالم بجهت اظهار امر بدیعی باقی گذارده والا
نظم طبیعی عالم چنان است که جسد عرضی از هم بپاشد و بخواهد خود بر گردد خواه جسد
نبی باشد یا ولی یا غیر انسان و انچه باقی میماند همان بدن اصلی است که هو عنصری
از ان بر جای خود در قبر باقی خواهد بود تا آنکه محشور شود پس آنچه سؤال فرموده بودید
از جسد حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام حدیث عظام را مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بحار ...
از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند خدای تبارک و تعالی وحی
کرد بنوح علیه السلام در کشتی که طواف کند خانه خدا را هفت مرتبه پس چنان کرد و بعد از ان آب
کشتی خود را ... او زانوی او بود پس بیرون آورد صندوقی را که در ان استخوانهای
حضرت آدم علیه السلام بود پس تابوت را در کشتی گذارد تا آنکه طواف کرد در خانه انقدر که خدا
خواست پس آمد بباب کوفه در وسط مسجد پس در انجا خدا فرمود بزمین که آب خود را
فرو ببر فرو برد و جماعتی که با آن حضرت در کشتی بودند متفرق شدند پس نوح علیه السلام
آن صندوق را گرفت و در نجف اشرف دفن کرد و از عبارتی که ابن بابویه در من
لا یحضره الفقیه در آخر زیارت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است بنحو چنان بر میاید که
در آخر زیارت عظام حضرت آدم علیه السلام را آورده اند چرا که روایت کرده است که شش رکعت نماز می
گذاری در هر دو رکعت سلام میدهی چرا که در قبر اوست عظام آدم علیه السلام و جسد نوح علیه السلام و امیر
المؤمنین علیه السلام و از این دو حدیث بر میاید که استخوانهای حضرت آدم علیه السلام را او در
در نجف اشرف و اول در مکه او را دفن کرده بودند و از بعضی کتب آسمانی منقول است
که ابنا از ادر غاری در کوه ابو قبیس او را دفن کردند و در روایت جسد و اهو جز حضرت شیث
کرده ... و اگر هم باشد منافاتی ندارد چرا که جسد بر استخوانها هم اطلاق میشود
و عظام بر جسد گفته میشود چنانکه ابی هارون مکفوف شاعر در مرثیه سید الشهدا
علیه السلام گفته و امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیه پس منافاتی ما بین
دو حدیث نیست با وجود یکه چنانکه دانستی که آدم نیست که جسد عرضی آن بزرگوار از هم
بپاشد و بر حال خود مانده در مدت هزار و پانصد سال چرا که جسد عرضی از هم میپاشد

قبر بدن اصلی است که باقی میماند چه در انبیا و چه در غیر انبیاء و چون بدن شریف ایشان را
در کوه ابو قبیس در غار مدفون کرده بودند و بعید از رطوبت بوده استخوانهای ایشان
تا زمان حضرت نوح ع مانده یا اینکه جهة فضیلت حضرت امیر علیه السلام و فضیلت نجف اشرف
و وادی السلام بر مردم ظاهر شود خداوند استخوانهای ایشان را تا زمان حضرت نوح ع
نگاه داشته تا حضرت نوح ع ایشان را بجوار حضرت امیر ع برد و آنچه در این موضع بیان
کردیم ممکن است که تمامی این بدن محسوس عارضی است بلکه این بدن همان بدن اصلی است که
انسان در برزخ و قیامت محشور میشود و از اصل آن هیچ زیاده و کم نمیشود بطوری که اگر
بکشی او را در این دنیا و بکشی او را در آخرت بقدر ذره تفاوت نمیکند و این اعراض را با
بدن اصلی چه نسبت چنانکه جامه بواسطه رنگ کردن و زشتی تفاوت نمیکند و بدن
انسان بواسطه چاقی و ذابل شدن و رنگ صفا و زشتی زایل نمیشود و چنانکه عرض کردیم
سابقا بدن اصلی در این اعراض مانند براده طلا است در خاک دکان زرگر چنانکه مرحوم مجلسی
رحمة الله علیه در حق الیقین بهمین طور فرموده است و در بحار روایت کرده است
که زندیقی از حضرت صادق ع عرض کرد که چگونه این روح مبعوث میشود و حال آنکه بدن
پوسیده و اعضا متفرق شده عضوی در شهری درندگان او را خورده اند و عضوی
در شهر دیگر جانوران او را پاره کرده اند و عضوی دیگر خاک شده و او را با گل دیوار
ساخته اند فرمود هرکس که ایجاد کرده است او را نه از ماده و صورتی و نه بر شکل چیزی
سابق قادر است که او را اعاده کند چنانکه او را ابتدا کرده است زندیق عرض کرد
واضح کن برای من این مطلب را فرمود که روح اقامه دارد در مکان خود و روح نیکوکاران
در روشنائی و گشادگی و روح بدکاران در تنگی و ظلمت و بدن خاکی میشود که از او خلق
شده است و آنچه میاندازند درندگان و جانوران از اندرون خود پس آنچه خوردند
و پاره کنند همه در خاک محفوظ است در نزد کسی که پنهان نمیشود از او مثقال ذره
در آسمان و زمین و میداند عدد ایشان را و وزن اشیا را بدرستیکه خاک روحانیین
مثل طلا است در خاک پس چون هنگام بعثت شود باران بر زمین میبارد پس زمین
بجنبد پس زده شود مانند زده شدن مشک پس خواهد گردید خاک بشر مثل آنکه
طلا از خاک جدا میشود هرگاه شسته شود با آب مانند کره که از شیر گرفته میشود وقتی
که زده شود و جمع میشود خاک هر قالبی پس نقل میکنند او را باذن الله بجائی که
روح اوست پس عود میکنند صورتها باذن مصور خود مانند هیئت اولشان و داخل
میشود

[illegible]

میشود روح در بدنها پس چون مستوی شد هیچ چیز از خود را انکار نمیکند تا آخر خبر پس
میبینی که چنانکه بعضی جهال میگویند و میپندارند که تمامی این بدن محسوس عارضی است
بلکه تمامی این بدن اصلی است و اعراض از او مانند رنگ و شکل است که از او هیچ نقص
با بدن اصلی نیست و این معنی را حفظ کن تا در جواب مسئله البته معطل نگردی **سؤال**
قبر حضرت آدم ع بلند بوده و قبر حضرت حوا علیها السلام کوتاه است و حال آنکه در بعض
از اخبار مطهر ایشان کوتاه است هرگاه بلند باشند لازم میشود تخفیف بودی حضرت بر راه
بود **جواب** اگرچه جواب این مسئله از مسئله سابق معلوم میشود و توضیح آن این است که
که حضرت حوا چون رحلت فرمود بدن او را بهمان حال که بود دفن کردند و اما حضرت
آدم ع بدنهای ایشان را نقل کردند و این بعد از زمانی بود که صورت ظاهر بدن ایشان
بواسطه اعراضی که سابقا عرض شد از هم پاشیده بود و حضرت نوح ع عظام ایشان را نقل
فرمودند و عظام را در قبر کوچک میتوان گذارد و موضع کوچک و بزرگ این دنیا
برای بدن اصلی تفاوت نمیکند چو اگر بسیار لطیف است در موضع کوچک هم میگنجد
چنانکه بعد خواهید دانست **سؤال ثالث** اینکه جسد امام علیه السلام و نبی ع آیا در
قبر است یا بعد از سه روز بعرش میروند یا اینکه مانند در قبر نیست و مذکور میشود
هر سه حدیث هست **جواب** بلی حدیث وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام
که فرمودند که هیچ نبی و وصی نمیماند در زمین بیش از سه روز تا اینکه بلند میشود روح
و عظم او و لحم او بسوی آسمان و مردم بسوی مواضع ایشان میروند و حدیث دیگر وارد شده
است از آن حضرت که فرمودند که نمیماند جثه نبی و وصی نبی در زمین بیش از چهل روز
و حدیث دیگر از پیغمبر مروی است فرمودند که گرامی ترم بر خدا از اینکه مرا بیش از سه
روز در زمین گذارد و در بعضی اخبار وارد شده است که هر وصی که میمیرد ملحق
میشود به نبیش پس میگردد بمکان خود و در بعضی دیگر وارد شده است که از حضرت
صادق ع پرسیدند که اگر نبش کنند قبر حسین علیه السلام را آیا او را در آن خواهند یافت
فرمودند ما را در اول بلی و اما در حال نه و در بعضی اخبار است که بیش از یکساعت ائمه
علیهم السلام در قبر نمیمانند **سؤال** که جواب این مسئله بسیار مشکل است و از فهم
غیر خواص بیرون است و لکن از باب اینکه هر مسئله را جوابی عرض میشود که خداوند
اجساد آل محمد علیهم السلام را از اعلی علیین آفریده و آن در نهایت صفا و لطافت است

اناد

بطور دیگر از حواس ظاهر و باطن خلق بیرون است و با دقت مناع خود ادراک اجساد ایشان
دائمی نتوانند کرد و چون مشیت خداوند قرار گرفت که ایشان را براق هدایت خلق فرو
فرستد لباسی از جنس لباس بشر از برای ایشان مهیا کرد در نهایت اعتدال و صفا و انوار
آن اجساد را در آن لباس بشری انداخت پس آن لباسهای بشری ناطق شدند با واحد
نواهی و اسرار شرایع و توحید در میان خلق و آن لباسی از این چهار عنصر است که در زیر
فلک قمر است. و این لباس از برای ایشان عارضی است و دخلی بحقیقت اجساد ایشان ندارد
و مادام که در تبلیغ شرایع حاجت باین لباس هست متلبس بآن هستند و چون رفع حاجت
شود آن لباس را از خود خلع میفرمایند و حقیقت اجساد ایشان در اعلی علیین چنانکه بوده
خواهد بود بلکه حقیقت اجساد ایشان قبل از این لباس بشری و با این لباس بشری و بعد از
این لباس در مکان اعلی علیین بوده و هست و از مقام خود فرود نیامده اند و این لباس
بشری در نزد اجساد ایشان مانند آئینه ایست در نزد آفتاب چنانکه آفتاب در فلک
چهارم جای دارد و چون در مقابل آئینه شود بلکه نور او در آئینه است که جلوه کرده
همچنین اجساد ایشان هرگز از مقام خود تنزل نمیفرمایند ولکن بعد از اینکه آئینه این لباس بشری
ساخته شد بطوریکه مواجه با آن اجساد شد انوار آن اجساد در میان این لباسها
منطبع میشود و چون حکمت اقتضاء کرد که یکی از ایشان در میان خلق برود و دیگری
قائم مقام او شود رفع حاجت از آن لباس میشود و آن لباس را خلع میفرمایند چنانکه در
اول جسد مبارکش در اعلی علیین باز خواهد بود و این است معنی تعلق ایشان ...
بعد از وفات و ملحق شدن هر وصی بنبی خود پس چون این لباس را خلع کنند باز از ادراک خلایق
بیرون میروند و آن لباس در قبر میماند و متفرق میشود و باصول خود بر میگردد
و چون لباس عرضی ایشان بسیار رقیق است بزودی باصول خود بر میگردد مانند غبار
که در هوا پراکنده شود و این در یک ساعت خواهد شد و تعبیر از همین یک ساعت به سه
روز آورده اند و مراد از سه روز مراتب قابلیت این لباس است که روز جمادی و روز
نباتی و روز حیوانی باشد و از همین یک ساعت که تعبیر بچهل روز آورده اند چرا
که تفصیل این سه مرتبه چهل مرتبه است چنانکه در حدیث قدسی فرموده است که
طینت آدم را چهل روز تخمیر کردم زیرا که این لباس بشر را خداوند از چهار قبضه آفریده
از قبضه ... و یک قبضه از ... و از برای هر قبضه چهار کیفیت است که حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست باشد و مجموع اینها چهل مرتبه است و تعبیر از هر
مرتبه بروزی آورده اند و در اصطلاح حکمت این روزها را دوران گویند چنانکه
خدا

هذا در قرآن فرموده کل یوم هو فی شأن و از این باب است معنی آیه و احادیث که خداوند
آسمان و زمین را در شش روز خلقت کرد یعنی در شش مرتبه که مرتبه عقل و نفس
و طبیعت و ماده و مثال و جسم باشد خلاصه تفصیل این مراتب در این مختصر
و در این اوقات ممکن نیست و لکن بلسان حکمت پس از انشاء همین قدر برای اهل
تسلیم و ایمان کافی است پس حاصل مسئله این است که اجساد اصلیه ایشان بعد از
وفات رفع تعلق از این لباس عارضی میفرمایند و بمبدء خود ملحق میشوند و اختلافی
در میان اخبار نیست یعنی لباس عرضی انبیاء پس از لباس عرضی ائمه سلام الله علیهم
هست پس لباس عرضی انبیاء مقتضی نیست که سه روز یا چهل روز بماند و اما ائمه
علیهم السلام پس از یک ساعت نمیمانند چنانکه گفتیم و مقتضای اعتبارات و دلیل هم
از هر مخلوق چه مؤمن و چه غیر مؤمن می پوسد چنانکه پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام
که میت جسد او خواهد پوسید فرمودند بلی تا آنکه نمی ماند از او گوشتی و نه استخوانی مگر
آن طینتی که از آن خلق شده است پس بدرستیکه آن طینت نخواهد پوسید و میماند در
قبر مستدیرا تا آنکه از آن خلق شود چنانکه در اول خلق شده بود و مراد از طینت
اصلیه همان جسد اصلی است که اشاره بآن گذشت **سؤال** ملائکه بسیار در یک
قطعه زمینی کوچک چگونه نازل میشوند و ساکن میشوند و مخلوط نمیشوند با دلیل
خارجی بیان فرمایید مثل آفاق و انفس آن را بفرمایید و نور چراغ بفرمایید **جواب**
ملائکه از واحد نوع ارواح از جهت لطافت با یکدیگر مزاحمت نمی نمایند و مزاحمت
و مضایقه از خصائص اجساد غلیظه است و مثل این در این عالم بسیار است و انوار چراغ
متعدده از برای این معنی مثل واضح است و لکن چون غیر این مثل مثلی دیگر خواسته
بودند عرض میشود که از برای هر شخصی در هوا شبحی است و آن شبح آن است که در
آئینه ظاهر میشود و شک نیست که آئینه ایجاد کننده شبح نیست بلکه ظاهر کننده
آنست و شبح از شخص است و در موضع خود از مطالب معلوم است پس هرگاه اشخاص متعدده
در یک خانه نشستند اشباح هر یک خانه را پر کرده و هر یک که بر خیزند و بروند
شبح او همراهی او میرود پس این اشباح متعدده در یک خانه از هوا ساکن است

بطور دیگر از حواس ظاهر و باطن خلق بیرون است و بادقت فناء خود در ادراک اجساد ایشان
داعی نخواهند کرد و چون مشیت خداوند قرار گرفت که ایشان را به هدایت خلق فرو
فرستاد لباسی از جنس لباس بشر از برای ایشان مهیا کرد در نهایت اعتدال و صفا و انوار
آن اجساد را در این لباس بشری انداخت بر این لباسهای بشری ناطق شدند با وجود
نواهی و اوامر شرایع و توحید در میان خلق و آن لباسی از این چهار عنصر است که در زیر
فلک قمر است و این لباس از برای ایشان عارضی است و در حقیقت اجساد ایشان نزول
و ما دام که در تبلیغ شرایع حاجت به این لباس هست متلبس به آن هستند و چون رفع حاجت
شود آن لباس را از خود خلع میفرمایند و حقیقت اجساد ایشان در اعلی علیین چنانکه بوده
خواهد بود بلکه حقیقت اجساد ایشان قبل از این لباس بشری و با این لباس بشری و بعد از
این لباس در همان اعلی علیین بوده و هست و از مقام خود فرود نیامده اند و این لباس
بشری عرض در نزول اجساد ایشان مانند آیینه است در نزول آفتاب بعینها که آفتاب در فلک
چهارم جای خود را بعینها که در این آیینه شود بلکه نور او در آیینه است که جلوه کرده
هم چنین اجساد ایشان هرگز از مقام خود نزول نمینمایند و لکن بعد از اینکه آیینه این لباس بشری
ساخته شد بطوریکه در مقابل آن اجساد شد انوار آن اجساد در این لباسها
منطبع میشود و چون حکمت اقتضاء کرد که یکی از ایشان در میان خلق نبود و دیگری
قائم مقام او شود رفع حاجت از آن لباس میشود و آن لباس را خلع مینماید چنانکه در
اول جسد مبارکش در اعلی علیین باز خواهد بود و این است معنی تعلق ایشان مشغول
بعد از وفات و ملحق شدن هر وصی به نبی خود پس چون این لباس را خلع کنند باز از ادراک خلایق
بیرون میروند و آن لباس در زمین میماند و متفرق میشود و با صول خود بر میگردد
و چون لباس عرضی ایشان بسیار رقیق است بزودی با صول خود بر میگردد مانند غباری
که در هوا پراکنده شود و این در یک ساعت خواهد شد و بعید از همین یک ساعت نسبت
داده اند و مراد از روز مراتب فانیه این لباس است که روز جمادی و روز
نباتی و روز حیوانی باشد و از همین یک ساعت که بعید چهل روز را آورده اند چرا
که تفصیل این شد هر مرتبه چهل مرتبه است چنانکه در حدیث قدسی فرموده که
طینت آدم را چهل روز تخمیر نمودم زیرا که این لباس بشر را خداوند از چهار عنصر آفریده
هر عنصر را از سه جهت و یک عنصر از چهار جهت و از برای هر عنصر چهار کیفیت است که حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست باشد و مجموع اینها چهل مرتبه است و بعید از هر
مرتبه به روزی آورده اند و در اصطلاح حکما این روزها را دوزمان گویند چنانکه
خدا

[illegible] ائمه علیهم السلام [illegible] ... عالم [illegible]

خدا در قرآن فرمود کل یوم هو فی شأن و از این باب است معنی آن آیه و احادیث که خداوند
آسمان و زمین را در شش روز خلقت کرد یعنی در شش مرتبه که مرتبه عقل و نفس
و طبیعت و ماده و مثال و جسم باشد خلاصه تفصیل این مراتب در این مختصر
و در این اوقات ممکن نیست و لکن بلسان تخمیر حکمت بر اهل اشاره همین مختصر را از برای اهل
تسلیم و ایمان کافی است پس حاصل مطلب این است که اجساد اصلیه ایشان بعد از
وفات رفع تعلق از این لباس عارضی میفرمایند و بعینه خود ملحق میشوند و اختلافی
در میان اخبار نیست بلکه لباس عرضی انبیاء غیر از لباس عرضی ائمه سلام الله علیهم
هست پس لباس عرضی انبیاء عظام ثقل بیشتر که سه روز یا چهل روز میماند و اما ائمه
علیهم السلام بیش از یک ساعت نمیمانند چنانکه عرض شد و حقیقت و اخبار است و بدن هر یک
از هر مخلوق چه مؤمن و چه غیر مؤمن میپوسد چنانکه پوسیدن از حضرت صادق علیه السلام
که میت جسد او خواهد پوسید فرمودند بلی تا اینکه نمیماند از او گوشتی و نه استخوانی مگر
آن طینتی که از آن خلق شده است پس بدرستیکه آن طینت نخواهد پوسید و میماند در
قبر هست تا اینکه از آن خلق شود چنانکه در اول خلق شده بود و مراد از طینت
اصلیه همان جسد اصلی است که اشاره بان گذشت سؤال ملائکه بسیار در زیر یک
قطعه زمین کوچک چگونه نازل میشوند و ساکن میشوند و مخلوط نمیشوند با دلیل
خارجی بیان فرمایند مثل آفاق و انفس آن را نه چراغ و نور چراغ بفرمایند جواب
ملائکه از روحانیون و ارواح از جهت لطافت با یکدیگر مزاحمت نمینمایند و مزاحمت
و مصادمه که از خصال اجساد غلیظه است و مثل این در این عالم بسیار است و انوار چراغهای
متعدده از برای این معنی مثل واضح است و لکن چون غیر این مثل مثلی دیگر خواسته
بودند عرض میشود که از برای هر شخصی در هوا شبحی است و آن شبح آن است که در
آیینه ظاهر میشود و شک نیست که آیینه ایجاد کننده شبح نیست بلکه ظاهر کننده
آنست و شبح او شخص است و در موضع خود از مطالب بدیهی است پس هرگاه اشخاص متعدده
در یک خانه بنشینند اشباح هر یک خانه را پر کرده و هر یک که بر خیزند و بروند
شبح او هم را هی او میرود پس این اشباح متعدده در هر ذره از هوا ساکن است

و با یکدیگر مزاحمت و مصادمه ندارند چه دلیل اینکه در هر ذره از هوا آن اشباح هست اینکه
در هر موضعی از فضای آن خانه چون آئینه نگاه داری هر شخصی برابر شبح او در آن آئینه پیدا
میشود و این قول از برای اهل بصیرت در نهایت وضوح است و دلیل عدم مزاحمت اشباح
آن است که آن اشباح اجسام غلیظه نیستند بلکه از عالم اجسام لطیفه روحانیه و از
دو واسطه روحانیت صد هزار از آنها در یک مکان ازدحام نمایند اگر چه بقدر نقطه
باشد ساکن میشوند و مزاحمت با یکدیگر نمینمایند مثل دیگر از برای این معنی هر گاه هزار
نوع گل در یکجا جمع کنی از برای هر یک عطری خاص باشد جمیع آن عطرها در یک ذره از
آن خانه سکنا میکنند و هر گل را هم که ببوئی عطر او بهمراهی او میرود و باز سبب آنست
که روایح از جنس اجسام غلیظه نیستند و از عالم اجسام لطیفه روحانیه دارند و از این قبیل
امثال بسیار است و انشاء الله در اینجا ختم شد کفایت خواهد بود و تمام شد رسالة الرباعلامی
حقیر محمد تقی در شب پنجشنبه بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۴ حامداً مصلیاً مستغفراً

وبعد مسئله دیگر از سؤالات جناب حاج مزبور و جواب آن سؤال
جهل اول چه وقت خلق شد و نور اول صلی الله علیه و آله بکدام ظلمت شناخته شد
و جهل اول که ماده جمیع ظلمها و جورها و ظلمتهاست چگونه با خلقت ظلمانی میتواند نورانی
شود و خلق خبیث و نور اول بنفسه بود خلق ظلمت اولی بچه بود جواب در این
چهار مسئله است اول اینکه جهل اول چه وقت خلق شد بدانکه خداوند عالم یگانه
ایست که ضد ندارد و هر چیز جز خداوند عالم است او را ضدیست و بدلیل که جمیع خلق خود
را با ضداد آفرید و بخلق فرموده اینست که ذات مقدس او ضد ندارد زیرا که واجب بر خلاف
ممکن است و ازل بر خلاف حادث پس هر صفت که در حادث باشد در ازل ممتنع است
و هر صفت که در ازل باشد در حادث ممتنع است و چون اضداد در خلق قرار داده
شد دلالت کرد بر اینکه خالق باید بی ضد باشد و چون خالق یگانه بی ضد است لازم شد
که هر حادث اضدادی داشته باشد و از جمله حوادث عقل است پس چون خداوند عالم
عقل را در اعلی علیین خلق فرمود و او را اعلی خلایق بسوی خود قرار داد و او را در
اعلی علیین اول مخلوق قرار داد چنانکه در اخبار است از طرف مقابل هم در سجین هم در
همان لحظه آن جهل را آفرید هیچ یک مقدم بر دیگری نبودند در وقت مکان که
عقل

۲۰۲
عقل در درجه بالا و جهل در درجه پائین پس چنانکه عقل سابق بر کل انوار است جهل هم
سابق بر همه ظلمات است از آن طرف چیزی مقدم بر عقل نبود از این طرف چیزی مقدم بر جهل
نبود باین قدر اکتفا از مسئله اول میشود اما جواب مسئله ثانیه که نور اول صلی الله
علیه و آله بکدام ظلمت شناخته شد مقصودشان آن است که هر چیزی بضدش میشود
شناخت و نور اول که خاتم انبیاء است صلی الله علیه و آله ضدشان ظلمت است حال کدام
ظلمت ضد ایشان است که ایشان بآن شناخته شدند عرض میشود که موافق اخبار و روایات
نور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله بوده و موافق اخبار عقل اول ما خلق الله
است پس نور ایشان همان عقل کل است و عقل کلی همان وجود نور ایشان است که گاهی
نور ایشان را عقل و گاهی نور محمدی صلی الله علیه و آله پس چون نور اول عقل شد و عقل
هم ضدش جهل شد پس جهل اول ضد عقل اول باشد که عقل خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله
و ایشان شناخته میشوند یعنی حجة وجود آن خبیث تحدید برای نور مقدس آن بزر
گوار شد و چون تحدید پیدا شد معروف شدند و اگر ضد پیدا نشده بود مجرد میبودند
بی غیر متناهی بودند پس غیب و پنهان بودند و حد درکی نمیکردیدند و معمار عقیدند
و اینست معنی تعرف الاشیاء باضدادها اما جواب مسئله ثالثه جهل اول چگونه می
تواند نورانی شود مقصودشان آنستکه اگر جهل سر با ظلمت است ممکن نیست که بنور
ایمان منور شود پس غایت آنچه بوده بدانکه جهل غیر جاهل است مانند حرارت که
غیر از حار است زیرا که اگر خبر را میگوئید که صفت حرارت را موجود کرد جنتر و میتواند
حرارت را ترک کند و سرد شود مانند آن نابینه که حار است و حرارت قائم بآن
صفت اوست که میتواند آن حرارت را از خود دور کند و سرد باشد و مثل
علم و عالم که عالم میشود که علم را فراموش کند و جاهل شود پس جاهل اول که آن
کافر اول باشد او بسوء اختیار خود نه جهل اول را اختیار کرد و میتوانست
اختیار نکند و عاقل شود پس چون او را در عالم ذر تکلیف کردند جهل را اختیار
کرد باختیار خود از آن جهت جاهل شد اگر علم اختیار میکرد عالم میشد و اگر
ایمان اختیار میکرد مؤمن میشد حال کفر و جهل را اختیار کرد پس کافر و جاهل شد

پس جهل منفی است برای خبیث اول که بسوء اختیار خودش تعلق ما و گرفته لعنة الله
علیه لعنة دائمة ما بقی شیء اما **جواب** مسئله چهارم مشیت و نور را اول بنفسه خلق
شد ظلمت را اولی بجبرید آنکه خداوند یگانه مشیت را بنفسها آفرید و او خداوند قدیم است
خدا که چیزی ندارد و نسبتی و شباهتی بچیزی ندارد و نسبت او با همه چیز یکسان است
همه چیز بمشیت خلق شده بود و حادث از مشیت بیرون نیست پس خداوند اول
مشیت را آفرید و نسبتش بعقل و جهل و نور و ظلمت یکسان بود پس بآن مشیت عقل را
آفرید در علیین و جهل را در سجین و هر دو مخلوق بمشیت خدایند لکن عقل را آفرید
اولا و بالذات و جهل را آفرید ثانیا و بالعرض برای تمام اختیار و اختیار و رفع
جبر و اضطرار که هر کس خواهد عقل را اختیار کند و هر کس خواهد جهل را و اگر
جهل نبود مردم مضطر در اختیار عقل بودند و ثوابی در اختیار عقل نداشتند
پس هر دو را آفرید و راه خیر و شر قرار داد تا هر کس خواهد بمقتضای عقل عمل
کند و هر کس خواهد بمقتضای جهل هر دو را با هم آفرید عقل را در بالا و جهل
را در پائین عقل را بالذات و مقصود اصلی جهل را بالعرض و مقصود فرعی اگر
در آنچه عرض شد تفکر کنند جمیع اطراف مسئله را نوشته ام و واضح خواهد شد

سؤال هر گاه بوده حق شخصی بخواهد سهم امام علیه السلام را بدهد و شناسد شخصی از
سادات را که صحیح النسب فقیر و عادل باشد آیا خود میتواند بدون اذن حاکم
بآن شخص سید بدهد یا نه **جواب** سهم امام علیه السلام که نصف خمس است مخصوص امام
است علیه السلام که باید بمصرفی برسد و نشر دین خدا را نماید پس در زمان غیبت
که دست رس بخود آن بزرگوار نیست هر گاه بمصرفی هم صرف شود که در نظر امام برسد
اولی است چو اگر در زمان ظهور امام علیه السلام
سهم خود را بآن مصرف میرساند

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بی نهایت حمد عقلی که بر عارفان عالم امکان لازم است مخصوص ذات پاکی است که از
چند

چند و چون بیرون و توصیفش از حد ما سوای او بیرون ترکیبی دار او خبر نیست
که توان گفت و نه در چیزی از او نیست که توان نهفت بلکه هر که بینی ظهور اوست
و هر چه بفهم نور او همه در نزد او یکسانند چه ظلمت و چه ضیاء و کل بها بکل شیء
چه اعلی و چه ادنی همه از فیض عمیمش فیضیاب و در فیض عظیمش در بیع و شراء جالب
نفعی نیست که از ایشان بکاهد و طالب دفعی نیست که برایشان حمد نماید و صلوات بر
برگماشتگان کسی که ادنی درجات او بالای برتر اعلی مدارج جمیع ما سوی الله
گذاشته و نقش صورت او را قلم بر لوح نگاشته بلکه قلم الهی است در دست او
و جاریست بحکم او که بلوح قابلیات کاینات نقشها کشیده و بر آل اطهار وی
که اصل طینتشان با او یکی است و تفاوتشان در ظاهر اندک و حقیقت تسلیم و شیعیان
ایشان را شایسته است که اول اعدادند و مبدء امداد و لعنت لعنت کنندگان
خاصه دشمنان ایشان است که منبع هر شر و فسادند و بعد چنین گوید این بنده
جانی محمد باقر بن محمد جعفر القمی الاصفهانی که چون معرفت سر اختیار و راه افکار بسیاری
از مردم دشوار است و اغلب مردم در کار بمقتضای فطرت مغیره ایشان طالب
آنند که خود را بری از تقصیر و نقصان دانند و همه تقصیر را بر گردن غیری استوار
نمایند و این طبیعت در ایشان غالب شده لهذا بکبریائی از کلم خویش کشیده اند و از خود
خلق کار رفته اند و در عرصه قدم جسارت و بر زیده بعضی بعضی از منتحلان علم
حکمت و صوفیه که نفهمیده بجبر قائل شده اند و خود را در ذوات صفات و احوال
و افعال و اقوال مضطر دانسته اند و این باب را بر روی خود مفتوح کرده اند
تا بکام دل هر چه بخواهند بکنند و بر نهج مستغنی از ره کامیاب شوند و بگمان
خود خود را داخل عرفا و عقلا میشمارند و مخالف خود را در زمره جاهلان نافهم
میدانند و لیا استهزاء و سخریه که میکنند و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا
و لیا آنکه اگر حکیمی در جواب ایشان بگوید که این سوء اختیار یا حسن اختیار تو جهت
اختلاف قوابل است جبار عنقریب در جواب میکنند و میگویند همینکه اختلاف
قوابل از کجا آمده اگر این اختلاف از جانب خداست پس قوابل باز مجبورند و اگر

پس جهل منفی است برای خبیث اول که بسوء اختیار خودش تعلق یافته و گرفته لعنة الله
علیه لعنة دائمة في علمه شیء اما **جواب** مسئله چهارم مبتنی بر نور اول نفعه خلق
شد ظلمت اولی بجهت آنکه خداوند یکانه مشیت را بنفسها آفرید و او که قدیم است
خدا که چیزی ندارد و نسبتی و شباهتی بچیزی ندارد و نسبت با همه چیز یکسانست
همه چیز بمشیت خلق شده و حادث از مشیت بیرون نیست پس خداوند اول
مشیت را آفرید و نسبتش بعقل و جهل و نور و ظلمت یکسان بود پس بان مشیت عقل را
آفرید که علیین و جهل را در سجین و همه مخلوق بمشیت خداییند لکن عقل را آفرید
اولا و بالذات و جهل را آفرید ثانیا و بالعرض برای تمام اختیار و اختیار و رفع
جبر و اضطرار که هر کس خواهد عقل را اختیار کند و هر کس خواهد جهل را و اگر
جهل نبود مردم مضطر در اختیار عقل بودند و ثوابی در اختیار عقل نداشتند
پس هر دو را آفرید و راه خیر و شر قرار داد تا هر کس خواهد بمقتضای عقل عمل
کند و هر کس خواهد بمقتضای جهل هر دو را باهم آفرید عقل را در بالا و جهل
را در پایین عقل را بالذات و مقصود اصلی جهل را بالعرض و مقصود فرعی اگر
در آنچه عرض شد تفکر کنید جمیع اطراف مسئله را نوشته‌ام و واضح خواهد شد
سؤال هرگاه بوده چه شخصی بخواهد سهم امام علیه السلام باشد و شاید شخصی از
سادات را که صحیح النسب فقیر و عادل باشد آیا خود میتواند بدون اذن حاکم
بان شخص سید بدهد یا نه **جواب** سهم امام علیه السلام که نصف خمس است مخصوص امام
است علیه السلام که باید بمصرفش برسد و نشر دین خدا را نماید پس در زمان غیبت
که دسترس بخدمت آن بزرگوار نیست هرگاه بمصرفی هم صرف در نظر امام برسد

اولی است چرا که در زمان ظهور امام علیه السلام
سهم خود را بهمان مصرف میرساند

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
بی نهایت حمد و ثنا که بر عارفان عالم امکان لازم است مخصوص ذات پاکی است که از
چند

چند و چون بیرون و توصیفش از حد ما سوای او بیرون ترکیبی را از او خبر نیست
که توان گفت و نه در چیزی از او اثر نیست که توان نهفت بلکه هر که بینی ظهور از اوست
و هر چه بفهمی نور او همه در نزد او یکسانند چه ظلمت و چه ضیاء و کل لها بکل شند
چه اعلی و چه ادنی همه از فیض عمیمش فیض یاب و در فیض عظیمش در تسبیح و ثنا جالب
نفعی نیست که از ایشان بکاهد و طالب دفعی نیست که بر ایشان حمله نماید و صلوات با
برکات بر آن کسی که ادنی درجات او بالای برتر از اعلی مدارج جمیع ما سوی الله
گذاشته و نقش صورت او را قلم بر لوح نگاشته بلکه قلم الهی است در دست او
و جاری است بحکم او که بلوح قابلیات کاینات نقشها کشیده و بر آل اطهارش
که اصل طینتشان با او یکی است و تفاوتشان در ظهور اندک و حقیقت تسلیم و شیعیان
ایشان را شایسته است که اول اعدادند و مبدء امداد و لعنت لعنت کنندگان
خاصه دشمنان ایشان است که منبع هر شر و فسادند و بعد چنین گوید این بنده
جانی محمد باقر بن محمد جعفر القمی الاصفهانی که چون معرض سر اختیار در افکار بسیاری
از مردم دشوار است و اغلب مردم در کار بمقتضای فطرت مغیره ایشان طالب
آنند که خود را بری از تقصیر و نقصان دانند و همه تقصیر را بر گردن غیر استوار
نمایند و این طبیعت در ایشان غالب شده بجهت یکدیگر بالای از کلام خودش کشیده از عوام
خلق گذشته اند و در عرصه فضل جبار است و در زمره بعضی از منتحلین علم
حکمت و صوفیه که نفهمیده بجبر قائل شده اند و خود را در ذوات صفات احوال
و افعال و اقوال مضطر دانسته اند و این باب را بروی خود مفتوح کرده اند
تا بکام دل هر چه بخواهند بکنند و بشهوت نفس اماره کامیاب شوند و بکلی
خود خود را داخل عرفا و عقلا میشمارند و مخالف خود را در زمره جاهلان نافهم
میدانند و لبا استهزاء و سخریه که میکنند و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا
و لبا آنکه اگر حکیمی در جواب ایشان بگوید که این سوء اختیار یا حسن اختیار بجهت
اختلاف قوابل است جبار عنعنه در جواب میکنند و میگویند همانا اختلاف
قوابل از کجا آمده اگر این اختلاف از جانب خدا است پس قوابل با از مجبورند و اگر

ك ۱۹۶

من کلمات بسم الله الرحمن الرحیم کامل العارف العاقل الشاعر

منطق الوحش

برخری بودم شبانگاهی سوار ٭ او بظاهر من بباطن بی سحاد
ناگهان آمد بیادم این خبر ٭ بیذ کیوه مو دراه از هو خبر
گفتم ابا چیست بیدعم زین رکوب ٭ زین خر و زین راه یا غیب الغیوب
آمد الهامم ز خلاق علیم ٭ کین مثال عقل و نفس است ای حکیم
خر مثال نفس و راکب عقل اوست ٭ مغز راکب باشد و مرکوب پوست
گر کنی خر را تو ارخای عنان ٭ سرکند در جان مان مردمان
سرکند هر جا که بیند آخوری ٭ بر جهد هر جا بود ماده خری
هر کجا نرخری به بیند با صفا ٭ میزند از شوق خود خر غلطها
میشتابد هر طرف با عرو تاکن ٭ میل کرده خفته زن با صد سنن
راکب بیچاره دائم در هراس ٭ هاج واج مضطرب ز اسب ناس
آن یکی دشنام گوید که خور ٭ عورتست اینجا مگر هستی تو کور
آن از چوب کتک سازد جریح ٭ آن دلش از لوح میسازد قریح
آن یکی خنجر زند بر جسم او ٭ آن او عوریش بیند از د خیو
ذاتش مرکوب راکب سوخته ٭ گرچه خود بر جان خود افروخته
هرچه بیند آدمی از نوش و نیش ٭ یافته او را هم از اعمال خویش
گر نبیند ارخای عنان نفس خویش ٭ کی شود از شر او جان تو ریش
کی جهد بر عورت همسایگان ٭ کی نماید غصب حق این و آن
کی بدوزد چشم بر نامحرمی ٭ کی بدزدد مال این آن همی
کی شوی از شر مردم مضطرب ٭ آنکجا جان تو کردد مضطرب (منقلب)

چون ببیند از زیر عنانش وا بره ٭ لاجرم خود سر شود مانند خر
میجهد بر عورت و بر مال خلق ٭ تا منغص سازد او احوال خلق
چون بتنگ آیند مردم لاجرم ٭ هر دفعت هر یکی نهند قدم
جسم و جانت را همی سازند زار ٭ میشوی از جذب و شتم خلق زار
پس بکش ای جان عنان نفس خویش ٭ تا نگردی از دفاع خلق ریش
باز گفتم گاه باشد خر چموش ٭ آمد از غیبم دگو بار این سروش
کین چموشی هم از خورد ست و خواب ٭ خر چه خورد و در خفت میکود شتاب
عاجز آید واکند از راه کا او ٭ میکند او دار رهنی کو بکو
چون که کرده خر چموشی و شتاب ٭ هوش دار و کم کنش از خورد و خواب
کو ببینی نفس را مست و خراب ٭ کم کن از وی خورد خورد از شراب
ماده اش باشد متاع این جهان ٭ که رباید عقل و هوشش را زجان
نفس چون کرده چموش از خورد و خواب ٭ کی توان امساک او اندر شتاب
میدود بیخود سوی ایذای خلق ٭ میکند جان را سوی حلق و جلق
صدمها آید بجانش زان سبب ٭ کوفتد زان صدمها اندر تعب
چونکه از فسادش در ستوه ٭ خلق گردد آیند حتی یدفعوه ابد
او فتد بشکسته سر آزرده جان ٭ خوار و زار و مفتضح اندر جهان
هوش دار و کم کن از این خورد و خواب ٭ تا نیفتی از چموشیش در آب
با وجود جوع و زخم لاغری ٭ کم نباید بکسر جواز خری
هاتف غیبم دگو الهام کرد ٭ کو خری را جو نباید هیچ مرد
جان خود نتوان فدای خر نمود ٭ چون کند اصلاح خر بوند قیود
گیوا فسار و در اصطبلش ببند ٭ با غل و زنجیر و پابند دو چند

حلد

197

هر چه خواهد دو هو جفته زنند
دست و پا و جفتیش ناید بالا

در سرایش بند و راحت شو از او ٭ جان خود وا خر زآن عدو
خر برای توست نه تو بهر خر ٭ جان خر بفروش و جان خویش خر
چون نشد اصلاح این نفس شرور ٭ از از بیهائی نتوانی گذر
انگلش در خواند و در طویله بند ٭ تا نباشد همگی را داو گزند
خویش را افکند اندر تعب ٭ تا برآید جانش از رنج و تعب
تا نسوی ایمن زرنج آن پلید ٭ کو نمیرد ای خوشا آن صبح عید
گفت زنان و پای کوبان کو بجلد ٭ خر نمرد و خر نمرد و خر عمرد
این خر تن را دو نوع مردن است ٭ اضطراری و اختیاری احسن است
کو نمیرد این خر تن اختیار ٭ بهتر است از آنکه میرد اضطرار
اضطراری هر کسی را حاصل است ٭ هر که مرد از اختیار آن کامل است
نیست ممکن کشتن نفس شرور ٭ جز بسیف الله یعنی ظل پیر
ذو الفقار است او و نفس چون یهود ٭ از دم او کی تواند جان ربود
کو نباشد ذو الفقار حیدری ٭ چون درآئی در مصاف خیبری
خود بخود بی هدای آن سند ٭ خیبری کی خیبری را میکشد
حیدری میباید اندر این مقام ٭ تا کند نابود یهودان را تمام
حیدر است آن شیخ و نفس تو یهود ٭ حیدری باید که تا بکند یهود
کی خری بی رایضی گیرد ادب ٭ رایضی میبایدت از فضل رب
هستی را نفس بنا شد ستان خر ٭ کی زخو آید بعید از عو و عر
کو هزاران سال حیوان میکند ٭ خو سوی همت زآن نگرد
تا از آن جا بگذرد هستش خری ٭ جمع او را بوکند چون بنگری
کو خری بیند سر یک خر سوار ٭ تا سواره نبود او را هیچ کار

خود چه داند عالم است او یا جهول ٭ حاکمست او یا رعیت یا رسول
از کجا میآید و سوی کجا ٭ میرود شاه است او یا خود گدا
کور شدی وین خرکه هم کس سوار ٭ آن بدیع آن سوار ره سپار
او ندانستی که او حر یا بنده است ٭ از کجا سوی کجا پوینده است
خود مثال تن بود راکب چه جان ٭ تن کجا آگاه باشد از روان
گر تورا جان بودی اندر این بدن ٭ او بدیدی جان هرکس را بر تن
تن نه بیند غیر تن جان غیر جان ٭ چشم تن تن بین و چشم جان روان
چشم حق باید که حق بینی کند ٭ اعرفوا الله بالله دم زند
بر نبی کی جز نبی بینا شود ٭ بر ولی کی جز ولی آگاه شود
خود ولی را کی نماید جز ولی ٭ هم ولی باید که بشناسد ولی
تا نباشد مدرک و مدرک جنس ٭ کی شود مدرک ابا مدرک انیس
بی نظرها هر جان ز اسرار نهان ٭ زین سبب تن کور شد از دید جان
کور زد یا دعسوف کوده بگی ٭ خود غبار از وی نه بیند چشم تن
کو ازان بو سی که اگر چون بود ٭ کو بدان و سیمین تن دلگون کبود
چون نباشد مدرکش جز رنگ و بو ٭ ناید اندر چشم او جز رنگ و بو
روح حق کو دار هیچ روزی گذار ٭ دید انجا جیفه افتاده خوار
هر یک از اصحاب بینی را ببست ٭ کین عجب مردار بد بوی از ویست
گفت روح الله نبیند این عظام ٭ چون سفید است و لطیف است عظام
نیک بود و نیک بینی و نیک دید ٭ عیب داری عیب جو گشت و رمید
هر کسی هم جنس خود بیند مدام ٭ چشم ناقص ناقص و کامل تمام
چون بظن بد نبیند حسن خوب ٭ حسنهای خلق میگردد عیوب

چون

چون بچشم ظن بد بینی در جهان ٭ عیبها حسن آیدت در چشم جان
گفت خواجه بنده اش را ای فلان ٭ آن طلب را دو یکی زان جوان
رفت و آمد باز بعد از جا کبوس ٭ گفت آن مسکین ندارد یک فلوس
معسر است و هیچ نبود غیر او ٭ چونکه چون بودش ای بجو
خواجه چون بود از قضا مردی حکیم ٭ گفت بخشیدی تو را کرده رحیم
تو بچشم بیفلوسی دیده ٭ زین سبب او را مدارا کرده
چند درهم دادش و گفتا که هین ٭ رو طلب را کی از آن مرد مهین
رفت و هر چند انجوان ابرام نمود ٭ اندرو هم حسن ظن او ربود
گفت کبود انکه درهم نبودش ٭ وام را با ضرب ضنة بستدش
چون بچشم مال سویش بنگرید ٭ حسن ظن فقر از قلبش برید
این صفتها همچو عینکها ستی ٭ دیده از هر عینکی بیناستی
رنگ اشیا رنگ عینکها شود ٭ دیده ات کوران محجب بینا شود
چونکه شد محجوب و اندر حجاب ٭ رنگ اصلی میرود اندر غیاب
میکند انکار رنگ واقعی ٭ انکه عینک گشت او را مانعی
چشمشان بینا ولی لا یبصرون ٭ گوششان شنوا ولی لا یسمعون
زانکه بگرفتند عینک از لجاج ٭ یافت محسوسات ایشان اعوجاج
محتجب گشتند از ادراک حق ٭ چون زجاج بر چشمشان بودی طبق
انکه نبود بود چشمی عینکی ٭ صورت واقع ببیند بیشکی
چونکه با عینک شنود از آن کلام ٭ کرد تاریکی چه دیدش ناتمام
انکه عینک از طبیعت یافته ٭ گنج صحت از خلط عینک تافته
آن یکی دید آن یکی کتابه نام ٭ ام ملائم کنیتش صاحب کلام

دو بود با او تکلم میشود ٭ چونکه با ادراک او پرده نبود
محتجب تاویل کرد این گفتگو ٭ چون نمی دید ام ملدم دو بود
آن یکی دید زمین را آسمان ٭ مرگ را دید آن یکی ازهاق جان
آن یکی دیدش بجوزی چون زنان ٭ آن یکی دیدش هوا را چون غلام
آن یکی دیدی منافق را بهیم ٭ آن یکی دیدش هر او را چون غلام
آن یکی گفتار را دیدی نبات ٭ آن یکی بیند علی خیر الصفات
آن یکی فاقد را دیدی جماد ٭ آن یکی دیدش از اهل وداده
آن یکی اعمال را دیدی جسوم ٭ آن یکی دیدش اعراض و رسوم
آن یکی گوید نه بینم غیر ذات ٭ آن یکی گوید نه بینم جز صفات
هر که را ادراک باشد بی نقاب ٭ باطن اشیا ببیند بی حجاب
آن یکی ناید بچشمش غیر حق ٭ آن یکی گوید نه بینم جز طبق
پرده هر کس را شود بر چشم دل ٭ منطبع گردد از او ادراک و هوش
ناید از اشیاش رنگی در نظر ٭ جز همان رنگی که دارد در نظر

پرده ها باشد ز انواع کثیره
پرده عادات و طبع ناگزیره

تمت المثنوی المولوی بعون الله الملک العلی فی سبعة عشر من شهر محرم الحرام من شهور سنه اربع و ثمانین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الف الف صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین المعصومین من آل طه و یس
راقم محمد تقی ابن محمد باقر

انا ... ولا تنسونا من دعائکم ... منظور نظر ... خواهد شد

١٩٩

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
مسئله چند که جناب عمدة التجار جناب حاجی محمد صادق از حقیر سؤال نموده ما کو چه مسائل مشکله ایست جواب ک
اظهار بزبان فارسی خواسته بودند چون بسیار مشکل است بجهة تنگی الفاظ آن و عدم امکان اظهار
اسرارات کتاب و سنت در آن لکن بمقتضای المامور معذور بقدر امکان در جواب آنها کوشیده میشود
و بجهة کثرت مشاغل و اختلال احوال اگر بیان آنها بطور تفصیل میسر نشود امید عفو است زیرا که در
این زمان نوایب حدثان برای این حقیر قلب مجتمع و خاطر فارغ بالی نگذاشته است و لکن بمقتضای ما لا یدرک کله
لا یترک کله و بقدر میسور در صدد جواب آنها برآمده و سؤال ایشانرا مانند متن عنوان کرده
جواب آنها را مانند شرح در ذیل آنها مرقوم میدارم سؤال آیا حضرت نوح جسد مطهر حضرت
آدم را برداشت با استخوان آنحضرت را مذکور میشود حدیث و هر دو هست جمع میان این دو حدیث
چگونه میتوان نمود جواب از این مسئله مبتنی بر حقیقت جسد است که اشاره بدان لازم است بدانکه
از برای انسان دو جسم و دو جسد است که یک جسم ذاتی او است و دیگری در او عارضی و
اما از جسم صوری است که بآن صورت شخص از دیگری ممتاز است در عالم ارواح پس جسم اول
صورت نفس بدن است که بآن عقل شخص و روح شخص ممتاز میشود از عقل دیگری و روح دیگری
در عالم ارواح پس جسم از برای رقایق است که هرگز از او مفارقت نمیکند نه در دنیا و
در برزخ و نه در آخرت و از برای این جسم اعراضیست که آن صورت برزخی نفوس باشد
و این جسم در معاد از او زایل شود و بهمان صورت ذاتی محشور و ممتاز از غیر باشد و اما
جسد اول آن جسد اصلی ذاتی شخص باشد که هرگز از او مفارقت نکند نه در دنیا و نه در برزخ
و نه در آخرت و بآن شخص از دیگری در عالم اجساد ممتاز باشد و اما جسد ثانی آن جسد عنصری ی
عرضی که از او زایل شود و در عالم برزخ و آخرت با او نماند بلکه چون شخص بمیرد آن جسد
را در حیات دار دنیا بگذارد مثل جوهر حالا از این جسد عارضی آن چه کثافت و ثقالت باشد که در این
دار دنیا بجسد اصلی انسان ملحق شده بواسطه اکل و شرب و ملاقات عناصر و آنها جزو
انسان نیست و در حیات دار دنیا گاه زیاد میشود و گاه کم میگردد اما جسمی که زیاد در ...

دیو با او تکلم می‌نمود ✿ چونکه با ادراک او پرده نبود
محتجب تا دیل کرد این گفتگو ✿ چون نمی‌دید آدم ملدم دو بود
آن یکی دید زمین را آسمان ✿ هر که را دید آن یکی اذهاق جان
آن یکی دیدش عجوزی چون زنان ✿ آن یکی دیدش هوا را چون غلام
آن یکی دیدی منافق را بهیم ✿ آن یکی دیدی هوا او را چون غلام
آن یکی گفتار را دیدی نبات ✿ آن یکی بیند علی خیر الصفات
آن یکی خاک را دیدی جماد ✿ آن یکی دیدش از اهل وداد
آن یکی اعمال را دیدی جسوم ✿ آن یکی دیدش اعراض و رسوم
آن یکی گوید نبینم غیر ذات ✿ آن یکی گوید نبینم جز صفات
هر که را ادراک باشد بی نقاب ✿ باطن اشیا ببیند بی حجاب
آن یکی ناید بچشمش غیر حق ✿ آن یکی گوید نبینم جز طبق
پرده هر کس را شود بر چشم و گوش ✿ منطبع گردد از او ادراک و هوش
ناید از اشیاش رنگی در نظر ✿ جز همان رنگی که دارد در نظر

پرده‌ها باشد ز انواع کثیره
پرده عادات و طبع ناگزیره

تمت المثنوی المولوی بعون الله الملک العلی فی سبعة عشر من شهر محرم الحرام من سنه اربع وثمانین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة العلیة علی صاحبها الف صلوة والسلام وآله الطیبین الطاهرین المعصومین من آل طه ویس
راقم محمد تقی ابن محمد [illegible]

ان شاء الله [illegible] منظوم [illegible] خواهد شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
مسئله چند که جناب عمدة التجار جناب حاجی محمد صادق از حقیر سؤال نموده ما کو چه مسائل مشکله ایشان جواب کرد
آنها را بزبان فارسی خواسته بودند چون بسیار مشکل است بجهت تنگی الفاظ آن و عدم امکان اظهار
اسرارات کتاب و سنت در آن لکن بمقتضای المأمور معذور بقدر امکان در جواب آنها کوشیده میشود
و بجهت کثرت مشاغل و اختلال احوال اگر بیان آنها بطور تفصیل میسر نشود امید عفو است زیرا که
زمان و نوایب حدثان برای این حقیر قلب مجتمع و فراغ بالی نگذاشته است و لکن بمقتضای ما لا یدرک کله
لا یترک کله و بقدر میسور در صدد جواب از آنها بر آمده و سؤال ایشان را عنوان کرده
جواب آنها را در ذیل آنها مرقوم میدارم سؤال آیا حضرت ابو البشر آدم جسد مطهر
آدم را بر داشت با استخوان آنحضرت را مذکور میشود حدیث هر دو هست جمع میان این دو حدیث
چگونه میتوان نمود جواب از این مسئله مبتنی بر مقدمه ایست که اشاره بدان لازم است بدانکه
از برای انسان دو جسم و دو جسد است که یک جسم ذاتی اوست و دیگری مراد عارضی و
اما از جسم صوری است که بآن صورت شخص از دیگری ممتاز است در عالم ارواح بی جسم
صورت نفس بدل است که بآن عقل شخص و روح شخص ممتاز میشود از عقل دیگری و روح دیگری
در عالم ارواح بی جسم از برای نفاق ذاتی است که هرگز از او مفارقت نمیکند نه در دنیا و
در برزخ و نه در آخرت و از برای این جسم اعراضیت که آن صورت برزخی نفس انسان باشد
و این جسم در معاد از او زایل شود و بهمان صورت ذاتی محشور و ممتاز از غیر باشد و اما
جسد اول آن جسد اصلی ذاتی شخص باشد که هرگز از او مفارقت نکند نه در دنیا و نه در برزخ
و نه در آخرت و بآن شخص دیگری در عالم اجساد ممتاز باشد و اما جسد ثانی آن جسد عنصری
عرضی که از او زایل شود و در عالم برزخ و آخرت با او نماند بلکه چون شخص بمیرد آن جسد
را در همین دار دنیا بگذارد چون جامه کهنه از این جسد عارضی آنچه کثافات و غلظت باشد که در
دار دنیا بجسد اصلی انسان مختلط بواسطه اکل و شرب و علاقات عناصر و امثال آن
انسان نیست و در همین دار دنیا گاه زیاد میشود و گاه کم میشود [illegible]